

ترجمه پثرمان بختیاری

[ژولی]

* * * مقدمه * * *

کتاب ژولی یا نوول هلوئیز بقلم ژان ژاک روسو فیلسوف و نویسنده شهیر فرانسوی که عظمت فکرش اظهار من الشمس است در ۱۷۶۱ یعنی در ۵۹ سالگی که قوس دانش او بحد اکثر ارتفاع میرسید نوشته شده و بقول لامارتین شاعر مشهور باید آنرا آتش نامید نه کتاب .

روسو در این نامه بروز عشق را در بهترین فصول زندگانی یعنی ابتدای جوانی در نظر گرفته دنیائی از حکمت فلسفه عزت نفس یا کفطرتی عشق و تقوی را باهم آمیخته و آنرا شالده کتاب خود ساخته است در نگارش مراسلات شدید ترین عشقها و حادثه ترین احساسات و عواطف را با عالیترین فلسفه ها ممزوج ساخته دقیقترین لطائف و لطیف ترین دقائق عاشقانه را با بلندترین افکار فیلسوفانه چنان باهم آمیخته و مراسلاتی چنان زیبا بوجود آورده است که خواننده نمیداند این رسائل از رشحات قلم پیری فیلسوف است یا جوانی عطوف . نویسنده اش دارای دماغی پراز دانش بوده است یا قلبی پراز آتش .

از آنجا که قرائت این کتاب برای جمیع جوانان و دوشیزگان با کدمنی که بواسطه سادگی ضمیر در هر ساعتی ممکن است دچار دیوان آدمی صورت یا آدمیان دیو سیرت گشته و با یک لغزش مختصر خود را در چاهسار ذلت و کتبت سرنگون بینند بینهایت ضرورت داشت بنده بترجمه اش اقدام کرده و چون در اصل توضیح و تشریح مسائل با اطنابی سمل نگاشته شده بود تلخیص آنرا روا دانسته ترجمه خود را ملخص ژولی ژان ژاک روسو قرار دادم . کسانیکه اصل

فرانسه این کتاب را مطالعه فرموده اند میداند که ترجمه یکی از شاهکار های داهی مرسوی کاری بس دشوارست بنا بر این اگر در آن لغزشی یافتند بنده را رخصای خود واقف سازند و در غیابم بطعن و ملامت نپردازند . شرح حال ژان ژاک روسو در جراید ایران انتشار یافته مع هذا در آتیه تاریخ روزگار او را بطریقی غیر از آنچه دیده شده است نوشته و در مجله شریف ارمغان از نظر خوانندگان محترم میگذرانند .

ح . پیمان بختیاری

✽ مکتوب از من پرو به ژولی ✽

دوری از شما ضرور است اکنون میفهمم که نبایستی آنکار تا این حد به تعویق افتد بلکه لازم بود کلیتاً از ملاقات شما اجتناب ورزیده باشم اما امروز چکم و چگونه برای صیانت خویش اقدام نمایم ؟ شما بمن وعده دوستی و مساعدت داده اید پس حال پریشانم را دیده و باندرزم زبان گشائید .

شما میدانید ورود من بدینخانه بر حسب دعوت مادر تان بود که در من لباقت و استعدادی مشاهده و تصور کرده است در چنین محلی که معلم و مربی وجود ندارد تدریس و تعلیم من برای فرزند یگانه اش که او را بدرجه ستایش دوست دارد خالی از قایده نخواهد بود . من از این حسن استقبال مغرور شده و بتصور اینکه گلی چند نثار چنان فطرت پاکی خواهم کرد بدون آنکه عاقبت وخیم این اقدام را از پیش دیده یا لا اقل ندیدم پیدا کنم تمنای او را پذیرفته و تعلیم شما را بر عهده گرفتم اکنون کیفر حسارت خود را در می یابم . از خداوند صبر و حوصله میخواهم که شما را بر طبق آرزوی خویش تعلیم داده و چندان از خود بی خبر نشود که با اظهارات نیمورد معذبتان ساخته و از تکریمی که نسبت باخلاق شما بیش از جمال و جلالتان در نظر دارم بکاهم .

من اگر رنج میکشم خود را باین تسلی میدهم که در تحمل این مشقت

تنها هستم چون از سعادتیکه خوشبختی شما بهای آن باشد بیزار و از آسایشی که
بقیمت اضطراب شما تمام شود روگردانم .

من هر روز شما را زیارت کرده و می بینم که من غیر قصد مشقات روحی
مرا میافزائید ! نه برحالم رقت آورده نه بر تیره روزیم توجهی مبذول میدارید .
چگونه ممکن است که با حفظ مراتب ادب و حقشناسی خانه را ترک کنم
که صاحبش درب آنرا بر رویم گشوده مرا با انواع محبتها نواخته و وجود مرا
برای آنکسی که از همه عالمش عزیزتر دارد مفید پنداشته است . او میخواهد
ناگهان پیشرفتهای فرزندان را در تحصیل علم و ادب بشوهر خود نشان دهد چگونه
از این مسرت محرومش ساخته و بدون اطلاعش از اینجا عزیمت کنم ؟ آیا باید
اورا از علت این کناره جوئی آگاهی داد ؟ آیا این اعتراف از طرف مردی که
نام و نسبش اجازه دوستاری ترا از او سلب کرده است بر مادت گران نخواهد
آمد ؟ مادموازل من برای رستگاری خود از این بیچارگی راهرا منحصر در
فرد می بینم ، باید آن دستی که مرا درین گرداب فرو برده است برای نجاتم از
آستین بدر آید . چون خطا و عذاب روحی من هر دو از تست برای رضای خدا
رحمت آورده و مرا از درك حضور خود محروم فرما ، این مراسله را به اقوام
واقارب خود نشان داده و مرا مانند گنهکاران بهرنحوی که مایل هستی ز آستان
خود بران زیرا که من شخصاً قدرت دوری ازین درگاه را ندارم ولی جمیع
خشونتها و بی اعتنائی های شما را بطیب خاطر تحمل خواهم کرد .

اما برای چه شما مرا طرد کنید و بچه علت من از شما اجتناب ورزم ؟
آیا احساسات رقیقه در مقابل جمال ملکوتی و عاشق شدن بر آنکسی که در خور
ستایش است خطا و گناهی شمرده میشود ؟ خیر ثولی زیبایم فریبندگی
جمال و مشاهده محسنات ذاتی شما چشمانم را خیره و مرا بدام عشقتان اسیر کرده

است. آری عزیزم فکر مستقیم و ذوق لطیف شما که خلوص و سادگی خود را از اعماق روح ذخیره میگیرید شفق و ترحمی که بر کایه مصائب و محن بیچارگان نشان میدهید مجموعه جمال آن وجود نازنینی است که من در شما دیده و میپرستم من حضم که مردمان دیگر را از شما جمیل تر و دلارا تر بینند ولی هرگز قبول نمیکند که کسی را در خوش نیتی و پاک طینتی نظیر شما بشمرند. خیر ژولی این نکته محالست!

گاهی جسارت یافته و تصور میکنم آسمان بارشته پنهانی قلوب ما را به یکدیگر متصل ساخته و موافقتی نظیر آنکه بین عمر و افکار ما وجود دارد بین روحمان ایجاد کرده است زیرا که با وجود قلت عمر هیچ چیزی قادر بر افساد ذائقه ما نسبت بمواهب طبیعی نیست. ما قبل از آنکه بعبادات یکشکل بشری پابست شویم دارای اتحاد روحی و فکری بوده ایم؛ آه چرا من جسارت این تصور را ندارم که قلوبمان نیز از همان افکار واحدی که آثارش در ظواهرمان متجلی است سرشار میاشد؟

در بعضی از اوقات نظرهایمان باهم ملاقی گشته و در همان لحظه آهی از سینه هر دو مان برآمده گاهی نیز قطره اشگی از چشم هر دو نفرمان فرو میریزد... آه ژولی کاش این موافقت معنوی از نقطه دوری شروع میشد! آه. مرا ببخشید که خود را گم کرده و آمالم را با امید ممزوج میسازم! چکنم اشتیاق مفرط من میخواهد چیزی را که برایش غیر مقدور است بوجود آورد اکنون با یک دنیا وحشت نگرانم که قلب من چه مشقتی را میخواهد برای خود ایجاد کند.

بینید احساسات من در طلب رحمت از شما ساده است اگر برایتان ممکن است چشمه این سموم جانگدازی که مرا میکشد کور کنید: من میخواهم یا

معالجه شده یا جان بسپارم: کلیه عشاق از معشوقه های خود چشم نیکی و مسعدت دارند و من از شما تمنای خشونت بلی من قول میدهم که با تمام قوا برای تصاحب آرامش یا نهفتن افکار پریشان در قعر قلب خود بکوشم: اما برای خدانظرهای خود را از من برگردانید این نگاهها مرا میکشد محسنت، افکار، حالات دستها، بازوها، گیسوان و حرکات خود را از من مستور دارید نظرهای بی احتیاط و حریص مرا فریب مدهید گوشم را از استماع صدای جان پرور خود که هر شنونده را متحیر میسازد محروم فرمائید.

آه، از خودتان برای من شخص دیگری بسازید تا قلب سرگردانم بخود باز آید!

در این تفریحهای شبانه شما در برابر همه بمن بیرحمانه اظهار ظف میکنند دیگر در معاشرت با من رعایتها را پشت پا میزنید همین دیشب نزدیک بود لبهای شما را ببوسم اگرچه چندان امتناعی بروز ندادید ولی خوشبختانه من اصرار نکردم و در آن عالم اضطراب ملتفت شدم که خویشتن را معدوم خواهم ساخت از آنجهت خود داری کردم. آه کاش لذت بوسیدن لبهای شیرین ترا برده و هماندم دم واپسین را زده و جان میدادم در حالی که خوشبخت ترین ابناء بشر بودم.

رحم کنید تا این تفریحاتی که ممکن است برای من عاقبت شومی داشته باشد دوری گزینیم من همواره از خیال دست دادن بشما در این شب نشینیها می لرزم معذرا هر شب برایم اتفاق افتاده و از آن ملامسه بدنم مرتعش میشود دیگر هیچ ندیده و چیز را درک نمیکنم در این موقع نقل و انتقال حواس چه بگویم چه بکنم کجا پنهان شوم.

اوقات تحصیل شما عیوب دیگری دارد اگر من یک لحظه شما را دور

از حضور مادر یادختر عمویتان می بینم فوراً اخلاقتان تغییر یافته خفلاً حائمی چنان سرد و خشک بخود میگیرید که رعایت احترامات و ملاحظه خوشامد شما بکلی حضور فکر و قوه تمیز را از من سلب میکند چنان با زحمت و لرزش و لکنت زبان سخن میگویم که شما هم با تمام فراست و هوشتان بزحمت آنرا میفهمید بالاخره این رفتار گوناگون برای هر دو نفر ما زیان آور است : شما مرا رنج میدهید خودتان هم از تعلیماتم استفاده ندارید من نمیتوانم علت این همه تغییر اخلاق را تشخیص دهم میخواهم از شما پرسم چرا در میان جمع تا آنحد شوخ و مزاح و بی احتیاط هستید و در حین تنهائی با من تا ایندرجه سرد و خشک و بیعاطفه میشوید در صورتی که بایستی موقع ایندو رفتار عکس این باشد خواهشمندم برای مساعدت با من اخلاق و رفتار خود را یکنواخت سازید

اگر رقت قلبی که خاص اشخاص نیک فطرت است شما را از بیچارگی یکنفر بدبختی که در او لیاقت و هنری مشاهده فرموده اید متأثر میسازد پس طرز معاشرت خود را با او دگرگون ساخته و از مصائب روحیش بکاهید و اگر مایل با تلافی او باشید با کمال خونسردی خیال خود را تعقیب کنید زیرا که جلب رضای شما برای او از زندگی گرانبها تر است او شما را دوست میدارد و حاضر است بدون اینکه کلمه بر زبان راند بر حسب امر شما جان سپرد ولی آرزو دارد که مغضوب شما واقع نگردد پس هر قسم که با سر نوشت من بازی کنید مرا خوشوقت خواهید ساخت که کيفر جسارت خود را یافته ام

مکتوب از سن پرو به ژولی

مادموازل من در مراسله نخستین خیلی زیاده روی کرده و بجای آنکه آرام درونی را تسکین دهم خود را طرف غضب شما قرار داده و مشاق روحیم را افزون ساختم اکنون میفهمم که بزرگترین بدبختی من آنست که شما مرا منفور

دارید سردی رفتارتان بمن نشان میدهد که خیلی بدبخت شده ام شما دعای مرا مقرون باجابت ساختید که بیشتر تنبیهم کرده باشید

من دیوانه از شما گناه کردم که در جمع با من شوخی کرده و در تنهائی به سردی رفتار میکنید شما قسمت اول را برطرف ساخته و قسمت دوم را کماکان باقی گذاشتید آه نمیدانید این سردی چقدر بر من ناگوار است مجارائی که برایم در نظر گرفته اید خیلی شدید است کاش میتوانستم بگذشته بازگشته و نگذارم شما آن مراسله شو مرا بخوانید توبه کردم دیگر چنان مکتوبی نخواهم فرستاد افسوس کاش مراسله اولین را هم ننوشته بودم. ژولن آیا باید اقرار کند که سناز فکر خود سوء استفاده نموده و اعتراف نمایم که بر شما عاشق نبوده ام ...

آیا دروغی چنین از قلبی که جایگاه شماس است سزاوار است؟ آه من حاضر بدبخت باشم پاداش خطای خود را بیایم ولی دروغگو نخواهم شد اگر قلمم خطائیرا مرتکب شده است قلمم حق تکذیب آنرا ندارد آتشی که مرا میسوزاند مستحق مجازات است ولی درخور تحقیر و تنفر نیست رحم کنید مرا بخود و او نگذارید رشته سرنوشتم را از دست رها نکنید: بگوئید چه میل دارید چه میخواهید بکنید من در همه حال مطیعم اگر میل دارید در تمام عمر لال شده و دیگر سخن بر زبان نرانم حاضرم. اگر هم میخواهید روی نهفته و موجب ایذاء نظرهاى شما نگردم مطیعم اگر اراده مرگم را دارید بفرمائید زیرا که امتثال این امر نیز برای من مشکل نیست باری هر دستوری بدهید اطاعت آن بر من سهولت مگر ترك مهر شما: بخدا اگر بر آنهم قادر بودم اطاعت میکردم.

صدمرتبه تصمیم گرفتم که بر قدمت افتاده با اشك چشم خود پاهای ازینیت را غسل داده در قدمت جان سپرم یا بخشایش طلبم ولی وحشتی جان گداز آتش تهور مرا سرد میساخت پاهایم میلرزید اما قدرت زانو زدن نداشتم گدازت در

دهانم خشک شده و جراثیم خارج شدن را نداشتند زیرا میترسیدم مجدداً شمارا
خشک‌ترین سازم

آا درعالم حالتی بدتر از حال کنونی من وجود دارد؟ من احساس
میکنم که گنهکارم و نمیتوانم از گناه خود استغفار جویم همواره مضطربم در
دریاهائی از شک و تردید های تحمل ناپذیر بیم و امید عقوبت و غفران غوطه‌ور
مانده و نمیدانم سرنوشت آتیه ام چه خواهد بود

ولی خیر من امیدوار نیستم و حق امیدهم ندارم تنها شفقتی را که از شما
انتظار میکشم آنست که اگر اید مرا معاقب سازید در مجازاتم عجله فرمائید
ولی در صورتیکه رقت قلب شما آنها اجازه نمیدهد اینحالت تکدر و نارضائی را
از خود دور سازید زیرا بر مقتضی که محکوم باعدامت خشم و غضب روانیست
بقیه دارد

تغزل

جهان گر از تو جوان آفتاب سان بودی	چو آفتاب بپیرانه سر جوان بودی
چو آفتاب فلک طاعت تو سایه نداشت	اگر نه بر سرت از زلف سایبان بودی
جز و ازش یاران زیان چه داشت اگر	به یار یار و زاغیار بر کران بودی
پای فرقت از دست جان و سر میرفت	امید وصل نه گر پای در میان بودی
چو شمع انجمن افروز بودی از چون شمع	همیشه سوز دلت بر سر زبان بودی
جهان اسیر دورنگی نبود چون شب و روز	اگر نژاد جهان یکدل و زبان بودی
نشان نبود ز نا پاکی و ستم گر پاک	زلوٹ شیخ ریا دامن جهان بودی
اگوشیخ جز آدم شدن چه میشد اگر	بجای سبجه بدستت می مغان بودی
اگر نه قلب و دغل بود نقد این بازار	چرا زر سره محتاج امتحان بودی
ز جو فروشی و گندم نمائیت اره	چرا نتیجه سوداگری زیان بودی

پدرده ظلمات آب خضر بودت نام چوپرده پاره شدت مرگک ناگهار بودی
 چو دیوچه سروپایت اگر نبود شکم چو گرگک تایننا گوش کی دهان بودی
 وحید میشدی وطاق درهمه آفاق
 چنانچه باز نهودی اگر همان بودی

عمق عالم و سرعت خیال

ترجمه از مجله ارواح فرانسه موسوم به «آلان کاردکه»

بقلم محسن میرزای ظالی

اگر بقول دکتر شاپلی Shopley منجم امریکائی باتلسکپ بزرگت که دو
 مپترونیم دیامتر آنست از قله کوه ویلسن Wilson کالیفورنی خط کپکشان را ملاحظه
 کنیم خواهیم دید:

کپکشان شبیه است بیک صفحه خیلی بزرگی مسطح بشکل ذره بین محدب
 که ۳۰۰۰۰۰ سیصد هزار سال نور دیامتر ۳۷۰۰۰ سی و هفت هزار سال قطر اوست
 « یکسال نور معادل است تقریباً با ده طریلیون کیلومتر چون سرعت سیر نور را ۳۰۰۰۰۰
 کیلومتر در ثانیه میدانیم»

برای مساحتهای عمیق آسمانها قاعده منجم امریکائی Adams W
 بکار میرود که قرب وبعد ستاره هارا از روی نور آنها تعیین میکند که بمادور
 یا نزدیک میشوند.

عده ستاره هائیکه خط کپکشان را تشکیل میکنند عبارتند تقریباً از سی
 هزار میلیون.

فضای دایره اجتماع ستاره هائیکه خورشید ما نیز یکی از آنهاست و بعضی
 با چشم هم دیده میشوند و بزرگی آنها از طبقه اول تا ششم است و هر یک دارای حجم
 خیلی بزرگ هستند دارای مساحت ۶۸۰۰۰ سال نور میباشد و این دسته